

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

طنز طنز طنز طنز طنز طنز طنز طنز طنز طنز طنز
داستان محاکمه محترم محمد یونس قانونی، در یکی از محاکم وجدانی، با قضاوت جناب پروفیسور
استاد الدین ربانی معروف به خوجه بین، به فرمان حضرت محترم صبغت الله مجددی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن آلمان

۲۰۰۸/۲/۲

قطی عطار

دیگ شوقش جوش آمد، وارد بازار شد
تا بالاخر، وارد اندر کوچه دلدار شد
شد میسر، زانکه وعده، دالر و دینار شد
عاقبت پول اجاره، منکر و انکار شد
محکمه دایر، و هردو، روبرو احضار شد
تا که خاموشی، حکمفرما به گیر و دار شد
باید هردو حاضر اندر محضر خُضار شد
پرسش و پاسخ ز ایشان، دمدم تکرار شد
پول ما را می نداد و، باعث آزار شد
یا دلیل و حجتی، تا فرق تار و مار شد
اختلاف شرط ظاهر، یک دوسه و چار شد
دارم و، شرط و شرایط، عکس و وقت کار شد
بر سر ترقیده ما، گهنه دستار شد
وعده گل داده بود و ظاهر آخر خار شد
پاره تا دامن، گریبانش، هزاران بار شد
با مهارت زان معما، خرق هر، استار شد
آنچه صادر گشت، طاعت کردنش اجبار شد
تا که فـرق بره مظلوم، از گفتار شد
یک شبی در اختیار، مردک غدار شد
گویا، بزکش ز بهر بُز، به یک پیکار شد
شاخ گاو نر گرفته، بر سر آن سوار شد
در تگاره مُشت و، روی تخته ای، هموار شد
دیگ سنگی پُر، حضور حضرت سرکار شد
پُرسشی دارم که باید، پاسخش اظهار شد
حیف انگشتانه ام را، تهمت پیزار شد
خورجین، داخل و یا بیرون در، بگذار شد
گرچه کوشش در زمینه، خیلی ها بسیار شد
خورجینها نیز همراهیت، درون غار شد
لعنت حق، بر ستمکار و جفا کردار شد
تا که فرق کوتاه های خشک، از نمدار شد

روزی (قانونی) به فکر، کار ناهنجار شد
هر طرف بیصبر و طاقت، میدوید و میچرید
خوشنما خوشهیگل و خوشخو و خوشگو دلبری
خانه او را کرایه کرد، از شب تا سحر
صاحب خانه شکایت کرد، بر دارالقضاء
قاضی چکش را به روی میز کوبیدن گرفت
گفت! شاکی گشته از آقا فلانی، خانمی
مدعی و مُتداعی، رو به روی همدر
مدعی گفتا که این مرد فضول و بیحیا
گفت قاضی! متهم را، پول ایشانرا بده
گفت! ای قاضی، اجاره کرده بودم خانه اش
ابتداء گفتا! مناسب خانه با آب و تاب
خانه خیلی بزرگ و پُرnm و بوناک او
زان سبب، هرگز نپردازم برایش، حبه ای
قاضیا! والله و بالله، گر تو بودی جای من
لیک با تدبیر، بنمودم بیان ماجرا
حال بنده، انتظار حکم و فرمان شما
بعد، قاضی گفت! حالا مدعی را بشنوم
مدعی گفتا! تمیز و خشک و تنگ خانه ام
از سر شب تا سحر، بالا و پایان می تپید
یا که چاپ انداز، روی اسپ خود چون دوستم
یا بسان نانوا، با آرد، آب و هم نمک
یا حلیم و دلده و، کاجی و کله پاچه را
حال بنمایم، ثبوت ادعای خویشتن
ای که میگوی، بزرگ و پُرnm و بوناک بود
اولاً پرسسم که وقتی، وارد منزل شدی
گفت! نه، من داخل و، خورجینها بیرون در
مدعی گفتا! اگر اتاق من بودی بزرگ
پس شدی ثابت، مناسب بود و کوچک، منزلم
حال باید پرسش ثانی ما را، پاسخی

آب پاشی کردی یانه ، در درون خانه ام؟
گفت ! آری ، آب پاشی کردمش ، چندین بار
با تبسیم گفت ، آن خانم ، که در اتاق نم
خود بیان کردی دلیل خشکی سوراخ را
بر تمیز و خشک و تنگ و ، باصفای خانه ام
گفت قاضی ، مدعی را ، پاسخی بر بوی بد
با مهارت گفت آن خانم ، که بالا خانه را
بی اجازه رفته در تاکو ، فُضول بی حیا
بعد از آن دارالقضاء ، این فیصله ، اعلان کرد
فیصله این بود ، قانونی بپردازد دوچند
ناگهان دیدم تفنگسالار ، چون مور و ملخ
دور (قانونی) گرفته ، بردنش با ساز و رقص
حال ، در شورا ریاست میکند ، با کش و فش
زانکه میخواهد به دست آرد ، زمام مملکت
گاه در انگلیس و ، گه در دُوبی و گاهی سوپس
آنچه را « نعمت » شنید از دوستان با وفا

راست گو ، ورنه حقیقت ، با قسم اقرار شد
ورنه نامردی ما ، فوراً نمایاندار شد
آب پاشیدن ، نه کار عاقل و هشیار شد
حُجّت و بُرهان کجا ، بهتر ازین گفتار شد
تهمت بُو و گشاد و نم ، چنین آمار شد
تا عدالت هم ، ز خوابِ ناز خود ، بیدار شد
در اجاره داده بودم ، لیک استعمار شد
فرق آخور بایش ، از قِطی عطار شد
تا که جرم متهم ، بر دیگران پندار شد
ورنه بسته از فلانش ، بر فراز دار شد
آنقدر بارید ، گویی محکمه مردار شد
از بد اخلاقی ، رئیس باند جنگسالار شد
ترس دارم ، کرسی جمهور از آن دُمدار شد
بانک هایش بعد ازین پر ، رُبل و پر کلدار شد
بکس پر از دالرش ، الماسه گوشار شد
کرد منظومش که شاید زینت اخبار شد